در تاريخ ۲۹ اسفند ۱۳۷۸
اجزاء

جلسه 44

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

مقداري از فرمايشات مرحوم آقاي خوئي(ره) را در بحث ديروز عرض كرديم كه نظرشان اين است كه بنا بر مبناي طريقيت در اصول و اماراتي كه جاري مي‌شود، بايد قائل به عدم إجزاء شويم.

همچنين عرض كرديم كه ايشان براي محل نزاع چند مطلب را ذكر كرده و محل نزاع را روشن كرده‌اند. يک نكته‌اي راجع به محل نزاع در بحث امارات هست كه اين را هم عرض كنيم و بعد بحث را دنبال كنيم.

نظر عده‌اي در مقابل نظر آقاي خويي(ره) در باب محل نزاع در إجزاء در احكام ظاهري

در محل نزاع در إجزاء، در صورتي كه نسبت به اماره‌اي كشف خلاف شود، بعضي گفته‌اند كه: كشف خلاف منحصر به جايي است كه يک علم وجداني بر خلاف حاصل شود، يعني اول بر طبق حجت معتبري عمل كرديم و بعد از راه يک علم وجداني كشف خلاف شد، حال بحث مي‌كنيم كه عملي كه قبلاً انجام داديم آيا مجزي هست يا مجزي نيست؟

علت اين مطلب اين است كه وقتي علم وجداني به خلاف پيدا مي‌كنيد، يعني علم پيدا مي‌كنيد كه اماره و آن دليل قبلي بر خلاف واقع بوده است، لذا بحث مي‌كنيد كه عملي كه بر طبق دليل و اماره قبلي انجام داديد، و موافق با واقع نبوده، آيا مجزي از واقع هست يا نه؟

اصلاً گفته‌اند كه نزاع در إجزاء در باب احكام ظاهريه در جايي است كه بعداً با يک علم وجداني براي ما كشف خلاف شود، اما اگر با يک اماره لاحقه كشف خلاف شود، اين از محل نزاع در باب إجزاء خارج است كه اين نظريه تقريباً درست عكس آن چيزي است كه از مرحوم آقاي خوئي(ره) نقل كرديم.

مرحوم آقاي خوئي(ره) فرموده‌اند: در باب إجزاء، در صورتي كه با علم وجداني كشف خلاف شود، هيچ خلافي در عدم اجزاء نيست و گويا خواسته‌اند بفرمايند: حال كه در عدم اجزاء نزاعي نيست، نتيجه مي‌گيريم كه در جايي كه كشف خلاف با يک علم وجداني بوده، اين از محل نزاع در باب إجزاء خارج است، در حالي كه قاعده در اينجا مي‌گويد: تنها همين داخل در محل نزاع است.

در جايي كه قبلاً بر طبق دليلي عمل كرديد و بعد با يک علم وجداني كشف خلاف شده، اين داخل در محل نزاع است، مثلا مجتهد قبلاً فتوا داده به اينكه نماز جمعه واجب است، حال بعد از مدتي علم پيدا كرده‌ايد به اينكه نماز جمعه واجب نيست و اين علم

معنايش اين است كه يقين داريد كه عمل سابق را بر طبق واقع انجام نشده و بر خلاف واقع بوده است. لذا از إجزاء بحث كرده و مي‌گوييم: واقع وجوب نماز ظهر است، قبلاً كه اين مجتهد فتوا داده به اينكه نماز جمعه واجب است و اين مكلف نماز جمعه خوانده، مي‌خواهيم ببينيم كه اين نماز جمعه آيا مجزي از واقع هست يا نه؟

اما در جايي كه كشف خلاف از راه علم وجداني نباشد، بلكه كشف خلاف از راه يک اماره لاحقه و ضمّنيه ديگر باشد، مرحوم آقاي خوئي(ره) فرموده‌اند: همين داخل در محل نزاع است. اصلاً از عبارات ايشان استفاده مي‌شود كه آنچه كه داخل در محل نزاع است، فقط همين است و در باب احكام ظاهريه، اگر مجتهد بر طبق اماره‌اي فتوايي داد كه مثلا سوره شرطيت براي نماز ندارد، بعد اماره ديگري بر شرطيت پيدا كرد، مي‌خواهيم ببينيم كه الان كه اماره لاحقه آمده، آيا عملي كه بر طبق اماره سابقه انجام داده صحيح و مجزي است يا نه؟

اما اين قائل در اينجا مي‌گويد: وقتي اماره بر خلاف قائم شد، در اينجا اصلاً بحث از إجزاء مطرح نيست و اين را بايد از دايره نزاع در بحث إجزاء خارج كنيم، فقط نزاع در باب إجزاء منحصر است به موردي كه كشف خلاف از راه و طريق مفيد علم باشد كه درست عكس بيان مرحوم آقاي خوئي(ره) است.

اين قائل مي‌گويد: در جايي كه مجتهد اماره‌اي داشته و بر طبق آن فتوا داده كه نماز جمعه واجب است و بعد از مدتي اماره ديگري پيدا كرد بر اينكه نماز ظهر واجب است و نماز جمعه واجب نيست، اين اماره بعدي، نفي حجيت اماره قبلي در ظرف خودش را نمي‌كند.

اما در جايي كه كشف خلاف از راه علم باشد، مثلا مجتهد فتوا داده به اينكه نماز جمعه واجب است، بعد علم پيدا كرد به اينكه نماز ظهر واجب است، لازمه‌اش اين است كه علم پيدا كرده به اينكه آن اماره قبلي حتي در ظرف خودش هم حجت و مطابق با واقع نبوده است.

به عبارت ديگر اين قائل مي‌گويد كه: در جايي كه يک اماره سابقه و يک اماره لاحقه بوده، اصلاً كشف خلاف معنا ندارد، اما در جايي كه بعداً از راه علم واقع را متوجه مي‌شود، كشف خلاف معنا دارد و در جايي كه كشف خلاف معنا دارد، بايد بحث كنيم كه آيا إجزاء در كار است يا نه؟

(سؤال و پاسخ استاد محترم) قائل مي‌گويد: در جايي كه با علم وجداني علم پيدا مي‌كند كه اماره قبلي بر خلاف واقع بوده، پس اين عمل را بر خلاف واقع انجام داده است، لذا بايد بحث كنيم كه آيا اين عملي كه در آن زمان بر خلاف واقع انجام شده مجزي هست يا نه؟ قائل مي‌گويد كه: معناي إجزاء اين است كه بعداً روشن شود كه واقع چيز ديگري بود و قبلاً طبق دليل و حجتي مي‌گوييم كه: بايد عمل را اين گونه انجام داد، حالا مي‌خواهيم ببينيم كه آيا اين از واقعي كه بعداً براي معلوم مي‌شود كه چيز ديگري بوده مجزي هست يا مجزي نيست؟

نظر استاد محترم در محل نزاع در باب إجزاء در احكام ظاهري

ملاحظه بفرماييد كه دو نظريه مهم و در مقابل يكديگر در محل نزاع در باب أحكام ظاهريه وجود دارد؛ يک نظريه اين است كه نزاع در إجزاء و عدم إجزاء در احكام ظاهريه در جايي است كه آن كاشف خلاف علم نباشد و اگر كاشف خلاف علم باشد، إجماع بر عدم اجزاء وجود دارد، كما اينكه مرحوم آقاي خوئي(ره) بيان كرده‌اند و نظريه دوم هم اين است كه نزاع در إجزاء و عدم إجزاء در احكام ظاهريه در جايي است كه آنچه كه مي‌خواهد كشف خلاف كند، فقط و فقط علم باشد، اما در جايي كه آنچه كه بعداً براي مجتهد حاصل مي‌شود، يک اماره‌ي ديگر هست، اما علم وجداني نيست، اين از محل نزاع خارج است.

حال در جايي كه مسئله اماره در كار باشد و عمل ما بر طبق اماره‌اي انجام شده باشد، در همين جا محل نزاع بين كلمات روشن نيست كه اگر مجتهدي بر طبق اماره‌اي عمل كرد و بعد كشف خلاف شد و نزاع در إجزاء و عدم إجزاء مي‌كنيم، اما كشف خلاف بايد در چه چيزي باشد؟

به نظر مي‌رسد كه در اينجا در محل نزاع فرقي نمي‌كند كه آنچه به وسيله آن كشف خلاف مي‌شود، علم باشد يا يک اماره‌ي ديگر باشد. براي اينكه همان طور كه از اول بحث إجزاء عرض كرديم، إجزاء به معناي كفايت است، كفايت معنايش اين است كه اگر بعداً روشن شد كه واقع چيز ديگري هست و عملمان را بر خلاف آن واقع انجام داديم، آيا اين عملي كه بر خلاف واقع و بر طبق يک اماره انجام شده است، مجزي است يا نه؟

مثلا مجتهد تا به حال بر طبق اماره فتوا داده به اينكه سوره جزء نماز نيست، خودش و مقلدينش 10 سال هم نماز بدون سوره خواندند، بعد دليل پيدا مي‌كنند بر اينكه سوره جزئيت براي نماز دارد، در اينجا بايد هر دو صورت را بررسي كنيم، اگر علم پيدا كرد به اينكه سوره جزء نماز است، واقع به حسب علم اين شخص برايش منكشف است، يعني اين شخص مي‌گويد: واقع براي من صد در صد روشن است كه سوره جزئيت براي نماز دارد.

همچنين قبول داريم كه لازمه اين علم اين است كه آن اماره‌ي سابقه كه مي‌گويد: سوره جزئيت براي نماز ندارد، بر خلاف واقع بوده است.

لكن چرا نزاع در اينجا قابليت جريان نداشته باشد؟ قبلاً اين شخص وظيفه ظاهريه فعليه خودش را انجام داده و مي‌خواهيم ببينيم كه اين وظيفه ظاهري كه مطابق با واقع نبوده است، آيا كافي از واقع هست يا نه؟ آن نماز بدون سوره‌اي كه خوانده، آيا جاي نماز با سوره را مي‌گيرد يا نه؟

نقد و بررسي فرمايش آقاي خوئي(ره)

به عبارت ديگر درست است كه در اينجا و در فرمايش آقاي خوئي(ره) هم هست كه إجماع بر عدم اجزاء داريم، اما اين اجماع دليل بر اين نيست كه از محل نزاع خارج شود؟ اگر كسي در اين إجماع مناقشه كرده و گفت: اين إجماع را قبول نداريم، چون تا قبل از زمان شيخ طوسي(ره) همه علماء إجماع بر إجزاء داشتند و بعد از شيخ(ره) هم اختلاف نظر دارند، حال آيا اين مورد قابليت جريان نزاع را ندارد؟ روشن است كه قابليت دارد، يعني واقعاً فرض بارز نزاع اين است و آنچه نزاع به روشني در آن جريان دارد همين است.

مثلا مجتهد بر طبق يک خبر و اماره‌اي فتوا داده به اينكه سوره جزء نماز نيست، بعد علم پيدا كرد به اينكه سوره جزء نماز است، حال اين نمازهاي قبلي كه بدون سوره خوانده، آيا از نظر قاعده مفيد إجزاء هست يا نيست؟ حال آقاي خويي(ره) فرموده: إجماع داريم، از آن طرف بعداً عرض مي‌كنيم كه قائلين به إجزاء هم، چون عدم إجزاء موجب عذر و حرج است، اصلاً به طور كلي عدم اجزاء را منكر شده‌اند.

پس در اين مورد، بر خلاف آنچه كه از فرمايشات مرحوم آقاي خوئي(ره) استفاده مي‌شود كه اين مورد خارج از محل نزاع است، در جايي كه از راه علم وجداني هم براي ما كشف خلاف شود، قطعاً داخل در محل نزاع است.

اما در جايي كه مثلا اماره‌اي داشتيم بر اينكه سوره جزء نماز نيست، حال اماره پيدا كرديم بر اينكه سوره جزئيت براي نماز دارد، آيا اين از محل نزاع خارج است يا نه؟ قائلي كه امروز قولش را نقل كرديم مي‌گويد: در اينجا كشف خلاف معنا ندارد، چون احتمال اين هست كه اماره سابق بر وفق واقع باشد و ممكن است كه اين اماره لاحقه بر خلاف واقع باشد، اصلا اماره لاحق روشن نمي‌كند كه اماره سابق بر خلاف واقع بوده است، لذا اگر كشف خلاف نشد، نتيجه مي‌گيريم كه قابليت بحث إجزاء و نزاع در إجزاء در اينجا نيست.

اما يک بياني را عرض مي‌كنيم بر اينكه در همين جا هم نزاع جريان دارد، در اينجا مي‌خواهيم بگوييم كه: درست است كه اين اماره لاحق سبب نمي‌شود كه علم پيدا كنيم كه اماره سابق بر خلاف واقع است، اما اين اماره لاحق براي ما حجت فعلي است، يعني آنچه كه براي ما حجيت فعليه دارد، اماره لاحق است و ديگر اماره سابق حجيت ندارد.

اگر از اول ما بوديم و اين اماره لاحق و اماره سابق در كار نبود، معناي اماره لاحق اين است كه هر عملي بر خلاف اين اماره لاحق انجام گيرد، برخلاف وظيفه و تكليف انجام شده و الآن مكلفيم كه بر طبق اين اماره عمل كنيم، لذا مي‌گوييم: حال كه يک اماره سابق داشتيم و بعد اماره لاحق آمد، قبول داريم كه از نظر مطابقت و عدم مطابقت با واقع، هر دو مساوي هستند و قبول داريم كه اماره لاحق نمي‌تواند نفي حجيت اماره سابق در زمان خودش را بكند، اما نزاع در إجزاء اين است كه حال كه بر طبق اماره سابق، وظيفه فعليه ظاهريه خود را در آن زمان انجام داديم، اماره لاحق مي‌گويد: وظيفه‌ات چيز ديگري بوده و نمي‌گويد كه: از حالا به بعد وظيفه‌ات چيز ديگري است، بلكه مي‌گويد: از اول وظيفه‌ات چيز ديگري بوده است. لذا كاري به واقع نداريم، بلكه كار به وظيفه داريم.

اماره لاحق مي‌گويد: از اول وظيفه‌ات اين بوده است كه بر طبق من عمل كني و اماره سابق وظيفه فعليه آن موقع را مشخص كرده است، حال آن عملي كه بر طبق اماره سابق انجام شده، آيا مجزي از اين وظيفه‌اي كه اماره لاحق مي‌گويد هست يا مجزي نيست؟ كاري به واقع نداريم كه بگوييد: با اماره بعدي علم پيدا نمي‌كنيم كه اماره سابق بر خلاف واقع بوده است. بله درست است كه علم پيدا نمي‌كنيم، اما بحث در إجزاء و عدم إجزاء در اين فرض هم جريان دارد.

وقتي كه محل نزاع خوب روشن شود، از روشن شدن محل نزاع بعضي از بزرگان نتيجه گرفته و گفته‌اند كه: نتيجه قهريه‌اش عدم اجزاء است، براي اينكه وقتي اماره سابق را انجام داديد، اماره لاحق مي‌گويد: وظيفه شما حتي در زمان اماره سابق عمل بر طبق من بوده است.
اين نكته را خوب دقت كنيد كه اماره لاحق نمي‌گويد كه: تا به حال وظيفه‌ات اين بوده و از اين به بعد وظيفه‌ات اين است، بلكه اين اماره‌اي كه الآن پيدا كرديم، يک مدلول سابقي دارد كه از اول اين اماره و حكم و نظر بوده است، پس مي‌توانيم نزاع كنيم كه آيا عملي كه بر طبق اماره سابق آورديم، مجزي از وظيفه‌اي كه اماره لاحق مي‌گويد هست يا مجزي نيست؟

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين